

اقتصاد ویلچر نشین

پرونده ویژه بررسی جراحی دولت بر اقتصاد بیمار!

پس از موافقت مجلس با حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی، طرح اقتصادی دولت سیزدهم با عنوان **جراحی اقتصادی** کلید خورد. طرحی که هدف خود را توجه و توانمندسازی اقشار ضعیف و محروم جامعه و نیز جلوگیری از رانت، فساد و قاچاق کالاهای اساسی به کشورهای دیگر از جمله کشورهای همسایه عنوان کرد. از اهداف این طرح اقتصادی بهبود وضعیت معیشتی مردم و ایجاد آرامش معیشتی با عادلانه کردن نظام پرداخت یارانه‌ها در صورت اجرای دقیق مصوبات مجلس، عنوان شد. استمرار تأمین به موقع کالاها و اقلام مورد نیاز مردم در بازارهای هدف امری ضروری است که باعث آرامش خاطر مردم و جلوگیری از تقاضای بی مورد می‌شود. از این رو به گفته مسئولین، قوای سه‌گانه در تمام دستگاه‌ها با اراده قوی و به طور هماهنگ برای حل مشکلات و جراحی اقتصادی یک‌دل و یک صدا شده‌اند و به مردم اطمینان داده‌اند تمام مسئولان کشور در همه دستگاه‌ها بر حفظ قدرت خرید مردم و ایجاد آرامش معیشتی تأکید ویژه دارند. اما به گفته کارشناسان اقتصادی در حدود ۴۰ روز که از اجرای این طرح اقتصادی می‌گذرد یارانه‌های مستقیم پرداختی به جبران کاهش قدرت خرید عمومی و جلوگیری از سقوط معیشتی مردم کمکی نکرده و سیاست‌های پولی و مالی دولت به عامل تشدید واگرایی روزافزون تبدیل شده است. از این رو در این شماره از فصلنامه دانشجویان مستقل با همراهی اساتید دانشگاه و کارشناسان اقتصادی به بررسی طرح دولت با عنوان جراحی اقتصادی و عوامل تاثیرگذار بر معیشت مردم پرداختیم که در ادامه می‌خوانید:

ابوالفضل عباسی

دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد

وزارت بازرگانی به تولید و صادرات ضربه خواهد زد

۱

عباس شاکری

استاد دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

نقدینگی از ابتدای انقلاب ۱۲۶۰۰ برابر شد

۱

فرشاد مومنی

استاد دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

تصمیم‌گیران درک بایسته‌ای از سیاست‌های تورم‌زا ندارند

۴

سید مجید حسینی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

جراحی اقتصادی باید از بانک‌ها شروع شود

۲

زینب شوندی

دبیرسبانی اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان مستقل

تفکیک وزارت صمت به آشننگی‌ها دامن میزند

۸

فانز دین پرستی

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

دولت به منطق بازار اعتنائی ندارد

۷

فرهاد بیضایی

کارشناس مسکن

ساخت ۴ میلیون مسکن توسط دولت غیرعقلانی است

۵

مرتضی زمانیان

عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی امیرکبیر

جیب مردم را بزرگ کنید

۳

پرونده ویژه



گفتگو با سید مجید حسینی پیرامون نظام بانکی در کشور؛

جراحی اقتصادی باید از بانک‌ها شروع شود



حسین احسانی زاده

خبرنگار

یکی از مسائل و چالش‌های اقتصادی که همواره در تمام کشورها از جمله ایران دغدغه‌ی حاکمیت‌ها و کارشناسان اقتصادی بوده، مساله‌ی تورم و شتاب افزایش قیمت‌ها و عوامل موثر بر آن است. تورم یکی از موانع اصلی ثبات

اجتماعی- اقتصادی است و طبیعتا برای مهار عالمانه و کارشناسانهٔ آن، شناسایی و بررسی دقیق عوامل ایجادش ضروری است. درباره این عوامل بحث‌های مختلفی بین کارشناسان و صاحب‌نظران اقتصادی صورت گرفته و می‌گیرد. یک باور رایج دولت را عامل ایجاد تورم می‌دانند ؛ لذا نقد ها و بررسی‌ها صرفا متوجه سیاست‌های پولی بانک مرکزی و

عملکرد و مداخلات دولت می‌شود. اما یکی از مهم‌ترین عوامل تورم‌زا که بر خلاف نقش موثرش در این زمینه، کم درباره آن صحبت می‌شود، سیستم خلق پول توسط نظام بانکی است. امروز در کشور ما، بانک‌های خصوصی با خلق پول‌های میلیاردی از هیچ و ریختن این پول‌ها در وقتی ما از مالی‌سازی حرف می‌زنیم، وقتی و دلالی، عملا تیشه‌ی محکمی به ریشه‌ی

اقتصاد مملکت می‌زنند. واقعیتی که به دلیل نبود شفافیت اقتصادی تا حد زیادی از نظر ها پنهان مانده و غالب رسانه‌های مربوط به حوزه‌ی اقتصاد نیز با سکوت و بایکوت مناسبات رانتی و فاسد بانک‌ها، در این زمینه حساسیت‌زدایی کرده‌اند. از این رو در ادامه گفتگوی ما با **سیدمجید حسینی**، ضمو هیئت علمی دانشگاه تهران را می‌خوانید:

یک باور رایج که در علم اقتصاد متعارف وجود دارد، تورم را فقط پولی می‌بیند؛ بر اساس این باور، تورم محصول سیاست‌های پولی دولت است و به نوعی نقش سیستم بانکی را در تورم‌زایی نادیده می‌گیرد. دیدگاه شما در این حوزه چیست؟

اولا نباید گفت علم اقتصاد متعارف، بلکه باید گفت علم اقتصاد نئوکلاسیک یا نئولیبرال؛ علم اقتصادی که اینها تحت عنوان علم از آن حرف می‌زنند، یا به عبارتی مارژینالیسم(که متکی بر ریاضی بازی در اقتصاد است)، خودش یک نوع کلاهبرداری است. خود این علم کلاهبرداری است. این علم چگونه پایه‌گذاری شد؟ یک آدام اسمیت اقتصاددان داشتم که کتابی نوشت و ادعا کرد که بازار همه چیز است و همه چیز را بسپریم دست بازار، مردم یک مشت موجودات شر هستند، ولی بازار آن چیزی است که غرائز شر مردم را تبدیل به خیر عمومی می‌کند. اسمیت آمد و این را گفت.

اما یک اتفاقی افتاد؛ بعد از او ریکاردو و برخی اقتصاددانان کلاسیک دیگر این دیدگاه را نقد کردند و گفتند که بازار معلوم نیست که یک سیستم خوداصلاح‌کننده باشد. تحت تاثیر آموزه‌های ریکاردو و بعد از ریکاردو، مارکس آمد و یک علم دیگر معرفی کرد به نام علم اقتصاد سیاسی. علم اقتصاد سیاسی که مارکس بنا کرد، توضیح داد که تمام ایده‌های اسمیت و همکران او برای این است که ارزش افزوده به کار گر داده نشود و اصلاحلا' M=M (ام مساوی با ام پریم) نشود؛ این فرمول و سازوکار سرمایه‌داری از نظر مارکس است. مارکس توضیح داد که سرمایه‌داری به دلیل اینکه پیوسته سهم کارگر را غارت می‌کند، در ذاتش غیر اخلاقی است. سپس این علم را در جلدهای سرمایه توسعه و توضیح داد. این آموزه‌ها باعث شد که در فضای روشنفکری و علمی جهان، مارکس حاکم شود و گفتگوهایی پیرامون آراء او شکل بگیرد. در همین هنگام سرمایه‌داری جهانی احساس کرد اگر این روند ادامه یابد تمام جهان را انقلاب فرا

می‌گیرد و در مقابل علم مارکس باید کاری کرد. اینجا بود که نئوکلاسیک‌ها، یعنی آنهایی که تحت تاثیر کلاسیک‌های قبلی بودند ولی تفاوت اساسی با آنها داشتند ظهور کردند، و از ریاضی استفاده کردند تا با عدد و رقم مقابل ایده اقتصادیسی مارکس که ایده‌ای جامعه‌شناختی و اقتصادی و فلسفی بود بایستند! مارژینالیسیسم، حاصل کلاهبرداری سرمایه‌داری برای مقاومت علیه علم اقتصاد سیاسی بوده و در نتیجه لحظه‌ای از کتار گذاشتند و مارژینالیسیست‌ها و نئولیبرال‌های اولیه شروع به مقاومت در برابر مارکس کردند، حتی حرف‌های اولیه اسمیت را هم نقض کردند؛ مثلا اسمیت معتقد بود که ارزش به کار است، ولی مارژینالیست‌ها این را کنار گذاشتند و ارزش را به جای کار، به تقاضا دادند. یعنی علاوه بر پیشفرض‌های سوسیال مارکس، پیشفرض‌های لیبرال اسمیت را هم زدند تا دوباره بتوانند کارگر را سرکوب کنند. اگر ارزش یک کالا به کار نیست و به تقاضاست، مفهومش این است که تو اگر به اندازه تمام عمرت هم کار کرده باشی و با کارت یک کالا ساخته باشی، اگر ما تقاضایی برایش نداریم آن کالا بی‌ارزش است. برای همین است که در مارژینالیسیسم، قیمت ناموسی است! تمام متخصصان نئوکلاسیک دائما از قیمت‌ها حرف می‌زنند، ولی از کارگر و دستمزد و موارد دیگر حرف نمی‌زنند. چون قیمت برایشان عوض کردن مفهوم ارزش کلاسیست. در حالی که حتی آدام اسمیت پایه‌گذار لیبرالیسم هم اینقدر نسبت به کار گر سرکوبگر نبود. اینها برای مقاومت در برابر اقتصاد سیاسی، جهانی از عدد و رقم بنا کردند که فلسفه اقتصادی پشت آن وجود ندارد. این اصل و اساس مارژینالیسیسم و ریاضی‌گرایی در اقتصاد است که یک جور کلاهبرداری از کارگران و طبقات پایین است. به همین دلیل است که اینها بانک‌ها را نئولیبرال و تحت تاثیر آموزه‌های نئوکلاسیک، نقدیافته که بانک‌هایش بیش از سه برابر پایه پولی ما بدهند؛ یعنی ضریب فزاینده آمریکا ۳ است. در حالی که همین آمریکا معدل ۳۰ درصد مالیات می‌گیرد، یعنی پول

یدی می‌کند، هر کسی که از محل غیرسرمایه و از کار خودش نان می‌خورد کارگر است. من استاد دانشگاه هم کارگرم، چون در دانشگاه از محل کار خودم درآمد دارم. خلاصه اینکه رسما یک علم ضد کار و کارگر بنا کرده‌اند. برای همین وقتی ما از مالی‌سازی حرف می‌زنیم، وقتی از سرکوب دستمزه‌ها حرف می‌زنیم، وقتی می‌گوییم یک علم سوشیالایز(اجتماعی) و به نفع مردم بنا کنید، اینها اصلا حرف ما را نمی‌فهمند. این هم که تورم را فقط حاصل سیاست‌های پولی و نقدینگی می‌بینند به اقتضای علم‌شان است؛ در حالی که ادبیات اقتصادی سال‌های اخیر ما نشان می‌دهد در مقطعی نقدینگی خیلی زیاد نشده، اما تورم به شدت افزایش یافته است.

از مواردی که شما بارها بیان کردید و در پیامدهای مربوط به حذف ارز ترجیحی نیز اشاره کردید، این است که در صورت لزوم جراحی اقتصادی، این جراحی باید از سیستم بانکی شروع شود و جراحی بانک‌ها به جراحی معیشت مردم اولویت دارد. کمی درباره این دیدگاه توضیح دهید؟

من اصلا معتقد به جراحی روی مردم نیستم؛ بارانه‌زدایی ایده مهم نئولیبرال‌ها برای فشار به طبقات پایین و مردم است. من معتقد هستم آنچه باید جراحی شود منابع درآمد مافیا و طبقات لاس‌ت. ما عملا یک جامعه‌ای بنا کردیم که در این جامعه طبقات بالا هر روز به طور بلاعوض از طبقات پایین وام می‌گیرند تورم وام بلاعوض قفرا به ثروتمندان است که از طریق یک سلسله تنظیمات به طبقات بالا پرداخت می‌شود و یکی از این تنظیمات نظام بانکی است. نظام بانکی عملا نظامی است در خدمت چندبرابرشدن درآمد بسیاری از ثروتمندان. نظام بانکی در سال گذشته ۲۸۰۰ همت وام داده است، یعنی از ضریب فزاینده آمریکا هم بیشتر بوده است. آمریکا به عنوان یک نظام اقتصادی نئولیبرال و تحت تاثیر آموزه‌های نئوکلاسیک، نقدیافته که بانک‌هایش بیش از سه برابر پایه پولی ما بدهند؛ یعنی ضریب فزاینده آمریکا ۳ است. در حالی که همین آمریکا معدل ۳۰ درصد مالیات می‌گیرد، یعنی پول

دانشجویان منتظر

حالت ممکن است اتفاق بیفتد؛ فرض کنیم یک کیلو مرغ را که می‌خواهیم وارد کنیم، قیمتش دو دلار است و ما می‌خواهیم یک دلار را به مردم پارانه دهیم. دو دلار می‌شود ۶۰ هزار تومان و ۳۰ هزار تومان (یعنی یک دلار) را دولت تقبل می‌کند و می‌گوید ۳۰ هزار تومان الباقی را مردم بدهند، و این ساز و کار را به شکل کالابرگ در می‌آورد که می‌خواهند روی کارت‌های بانکی پیاده کنند. سال بعد دوباره می‌خواهیم شرایط را به همین شکل باقی بماند و باز یک دلار پارانه بدهیم؛ اما در این فاصله قیمت دلار بالا رفته است، اگر دلار ۳۰ هزار تومانی بشود ۴۰ هزار تومان، مرغ نیز می‌شود ۸۰ هزار تومان، و ما اگر بخواهیم یک دلار پارانه بدهیم ۴۰ هزار تومان باید بدهیم. حالا به نظر شما آخر سال واقعا اینطور می‌شود که بیایند و ما به بگویند که چون تورم داشتیم و ما می‌یک دلار می‌خواستیم پارانه بدهیم، از سال بعد کالابرگ می‌شود ۴۰ هزار تومان، یا اینکه می‌گویند همان ۳۰ هزار تومان نگه می‌داریم و ۵۰ هزار تومان(یعنی یک دلار و ۲۵ سنت) را دولت می‌دهد؟ یعنی یک پارانه دیگری قرار است اضافه شود؟ به صورت کلی این روند ادامه پیدا می‌کند و پارانه‌ها زیاد می‌شود و سبب کسری بودجه می‌شود.

باید قیمت این کالاها شناسور شود. اگر قرار باشد که قیمت‌های ثابت را مدام نگه داریم و بعد یکباره گران کنیم و در اثر عواقب گران‌سازی دوباره قیمت‌ها را ثابت کنیم، هیچ فایده‌ای ندارد. پس قیمت‌های این کالاها باید شناور و واقعی شود. حالا اگر کسی این وسط فقیر هستم، موضوع دیگری است، وظیفه دولت است که به هر نحوی این موضوع را برطرف کند. پس دیگران فکر نکنند که وقتی از شناورسازی قیمت‌ها صحبت می‌شود، منظور له کردن فقراست. در هر حال، روی آوردن به کوبن و کالابرگ کسری بودجه را افزایش می‌دهد.

نگرانی دیگری هم درباره کالابرگ وجود دارد و آن این است که برای حل مسائل اقتصادی با ابزارهای فنی تلاش شود. مدت‌هاست از این صحبت می‌شود که یک سامانه بسیار طراحی شود و افراد زیادی هم برای طراحی آن زحمت می‌کنند و حساب و کتاب کالابرگ هم همین طور می‌شود. احساس می‌شود ماجرا دارد خیلی فنی و تکنیکی می‌شود. مطمئنا این پولی که الان داده می‌شود را خیلی‌ها هم گمان است واقعا لازم نداشته باشند. یعنی بسیاری از اعضای این ۹ دکک نیازمند این پول نیستند. اما حالا که به همه داده شده، دولت می‌تواند به طیفی که نیاز به این پول ندارند اعلام کند و اجازه بگیرد که پول را برای زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری کند. اگر این اتفاق بیفتد ممکن است افراد فکر کنند پارانه‌ای که می‌گیرند خرد خرد جمع شود و سرمایه‌گذاری شود بهتر است. یعنی پول هدایت شود که جای درستی بود. سامانه خیلی پیچیده‌ای هم نیاز ندارد. واقعا می‌توان بخشی از این پول‌ها را اینگونه برای اهداف بلندمدت جهت داد.

گزاره‌ای عوام‌پسندانه و بلکه اقتصاددان پسندانه‌ای است که می‌گوید مگر ما محقق و دستمزدمان داری است که باید قیمت‌ها به دلار باشد؟ این حرف، هم درست است و هم غلط. مثلا قصد خرید کت داریم. مغازه‌دار یک کت می‌دهد که اندازه نیست. حالا چه کار کنیم؟ می‌گوییم صبر کن ورزش کنیم و لاغر شویم؟ یا می‌گوییم یک کت بزرگتر بیاور؟! ادعا این است که جیب ما به قیمت‌ها نمی‌خورد، جیب ما باید بزرگ شویم. در اینک قیمت کوچک بود! به جای زدن توی سر قیمت‌ها، جیب مردم را بزرگ کنید.»

ماجرا این است که با حذف ارز ۴۲۰۰ یک جهش قیمتی اتفاق افتاده و پولی هم به مردم داده شده است. به هر حال اتفاق افتاده و آسیب آن را که همان شوک قیمت باشد زده است. یک موقع می‌گوییم اصلاحاتی که اتفاق افتاده نرخ دائم تورم ایجاد می‌کند، یعنی تورم صفر است و سیاستی را انجام می‌دهیم که تورم را ۵ درصد می‌کنند و هر سال هم ۵ درصد به قیمت‌ها اضافه می‌شود، در این وضعیت اگر بخواهیم حمایتی از مردم کنیم، هر سال باید به تناسب تورم آن را افزایش دهیم. اما اینطور باشد باید مدام برای پیامدهای بدی چنین سیاستی چاره‌ای اندیشید. اما یک زمانی است که سیاستی انجام می‌شود و افزایش قیمت اتفاق می‌افتد و مدتی بعد هم تمام می‌شود، به نظر می‌رسد اتفاقی که افتاده، شبیه به همین گونه است.



جیب مردم را بزرگ کنید



مرتضی زمانیان

عضو هیئت علمی دانشکده صنعتی امیرکبیر

درباره کنار گذاشتن سیاست ارز ترجیحی، درستی یا نادرستی، زمان اجرا، فسادزا بودن و اینکه در زنجیره‌های ارزش ما اختلال ایجاد می‌کرد یا نه، حرفی نیست اما یک دلیل مهم برای غلط بودن سیاست حذف ازط ترجیحی این است که این یک سیاست رفاهی بود و نه حمایتی؛ هدف سیاست رفاهی اساسا باید افشار کم درآمد باشد.

این سیاست حتما غلط است آن هم در کشوری که وجود دارد، ولی زور مردم به بانک‌ها نمی‌رسد. ابزارهای منظور فقط شفافیت تراکنش‌ها نیست، گاهی شفافیت وجود دارد، ولی زور مردم به بانک‌ها نمی‌رسد. ابزارهای نظارتی بر بانک مرکزی و ابزار اصلی تورم بانکی است. بانک مرکزی بر بانک‌های خصوصی باید تقویت شود. مردم باید بداندن که چه کسی وام می‌گیرد. نمایندگان مردم باید بتوانند بر سیستم بانکی نظارت کنند. باید در تمام اجزای بانک مرکزی نقش داشته باشند. بانک مرکزی باید اهرمی باشد در دست نظام سیاسی برای کنترل مافیاه. بانک مرکزی آمریکا ابزاری است برای کنترل نه فقط بانک‌های خودش، بلکه کنترل جهان! آن وقت بانک مرکزی مفولک ما هم‌سان مقدار باقی ماندنش را هم می‌خواهند از دست دولت خارج کنند که همین نظارت اندک هم نباشد.

پس ساز و کار صحیح آن همین کاری است که آمریکا می‌کند موضوع پیچیده‌ای نیست؛ ولی حتی زیر بار آن هم نمی‌روند. بانک مرکزی آمریکا به طور قاطع آمریکا اجازه نمی‌دهد که ضریب فزاینده بانک‌های آمریکایی(بزرگ‌ترین بانک‌های جهان) از ۳ تا بالاتر برود، آن وقت بانک مرکزی ایران اجازه ۸ یا ۹ می‌دهد؛ چرا؟ چون معاون بانک‌هاست! چون گردانندگان بانک مرکزی پس از بازنشستگی همه می‌روند و در این ضریب فزاینده ۸ دارد اصلا باید بسته شود. چرا اصلا وجود دارند؟ آن دسته از بانک‌های دولتی هم که سالم‌ترند باید بانک مرکزی تمام جزئیات‌شان را تحت نظارت داشته باشد و نمایندگان مردم هم باید به بانک مرکزی نظارت کنند.

من اگر روزی در دولت باشم حتما بانک‌های خصوصی را جمع می‌کنم، نه اینکه ملی کنم، جمع می‌کنم. اصلا نباید هر اتفاقی بین بانک‌ها برسی وام‌گیری از یکدیگر بیفتد. جالب اینجاست که آقای مسعود نیلی بعدا نوشت که ما نمی‌دانستیم اگر بازار بین بانکی ایجاد کنیم شخصیت‌های غیر اقتصادی در این بازار وجود

^[1] دولت تقبل می‌کند و می‌گوید ۳۰ هزار تومان الباقی را مردم بدهند، و این ساز و کار را به شکل کالابرگ در می‌آورد که می‌خواهند روی کارت‌های بانکی پیاده کنند

^[2] اما در این فاصله قیمت دلار بالا رفته است، اگر دلار ۳۰ هزار تومانی بشود ۴۰ هزار تومان، مرغ نیز می‌شود ۸۰ هزار تومان، و ما اگر بخواهیم یک دلار پارانه بدهیم ۴۰ هزار تومان باید بدهیم

^[3] یعنی یک پارانه دیگری قرار است اضافه شود



تصمیم‌گیران درک پایسته‌ای از سیاست‌های تورم‌زا ندارند



گفتاری از فرهاد مومنی

استاد دانشگاه علامه طباطبائی ایزد

نیز متعلق به بانک‌های خصوصی است. در اردیبهشت ۱۴۰۰ نیز کمیسیون اقتصادی مجلس یک گزارش منتشر کرد که نشان می‌دهد از نقطه عطف فعال شدن بانک‌های خصوصی در ایران، یعنی در دو دهه ۸۰ و ۹۰، رشد نقدینگی بیش از ۱۰ هزار برابر شده است! عدد رقم‌های این ۲۰ ساله را نگاه کنید تا تفهیم وقتی که درباره مافیای رسانه‌ای و فریب مسئولان توسط این مافیا و آدرس غلط درباره تورم صحبت می‌کنیم مقصودمان چیست. آن‌هایی که درباره نقدینگی آدرس غلط می‌دهند و آن را به سیاست‌های پولی دولت حواله می‌دهند، منظورشان این است که نفع برندگان از سینتیم بانکداری خصوصی (که اگر شما اسم سهامداران اصلی این بانک‌ها را نگاه کنید می‌فهمید چقدر خصوصی بودنشان معنی‌دار است) موقعی‌شان حفظ شود.

آنچه که ما می‌توانیم به نظام تصمیم‌گیری‌های اساسی در کشور هدیه کنیم این است که پایبندی به یک نظریه‌ی معین پیشکش، حداقل به بدیهیات اولیه عقل سلیم تن بدهید؛ وقتی یک سلسله سیاست‌های معین خودتان رسماً منتشر کرده‌اید از اینکه به حاشیه اندن تولید در ایران هم وابستگی‌های ذلت‌آور به خارج را افزایش داده و هم سرخوردگی جمیعت جوان را به دلیل نداشتن شغل در پی داشته آگاه می‌کنند، به این مساله بی‌توجه نباشید.

برای اینکه جلوی این سرخوردگی و وابستگی و نابرابری‌های ناموجه و فساد گسترده گرفته شود، ما راهی نداریم الا اینکه تولید فناوریانه را موتور خلق ارزش قرار بدهیم. و ادبیات توسعه در این زمینه دلالت‌ها و راهنمای‌های بسیار کارساز دارد؛ در کتاب "اچرا ملت‌ها شکست می‌خورند" نوشته "هارون عجم‌اولوگ" دقیق و روشن می‌گوید که اگر شما به لوازم انگیزشی برای سرمایه‌گذاری‌های مورد نیاز تولید فناوریانه پایبند نباشید، روی آسایش و ثبات را در اقتصاد نخواهید دید. عین این حرف را "داگلاس نورث" و دیگران زده‌اند و تمام شواهد تجربی کشورهای در حال توسعه نیز این مساله را تایید می‌کند.

تصمیم‌گیران اساسی کشور وقتی می‌خواهند یک مسئولان درباره سیاست‌های تورم‌زا تصمیم می‌گیرند شما سطح مباحث‌شان را بررسی کنید. وقتی مسئولی می‌گوید که قیمت ۴ هم جنس را افزایش می‌دهیم و بقیه حق ندارند افزایش پیدا کنند، یا اینکه می‌گویند ما سیاست تورم‌زا اتخاذ می‌کنیم ولسی اجازه افزایش قیمت‌ها را نمی‌دهیم، درباره این سطح درک چه می‌توان گفت؟

طی سه دهه گذشته آمارهای رسمی بانک مرکزی نشان می‌دهد که رتبه اول شکل‌دهی به تورم مربوط به شوک‌های واردشده به قیمت‌های کلیدی و رتبه دوم نیز متعلق به بانک‌های خصوصی است. در اردیبهشت ۱۴۰۰ نیز کمیسیون اقتصادی مجلس یک گزارش منتشر کرد که نشان می‌دهد از نقطه عطف فعال شدن بانک‌های خصوصی در ایران، یعنی در دو دهه ۸۰ و ۹۰، رشد نقدینگی بیش از ۱۰ هزار برابر شده است! عدد رقم‌های این ۲۰ ساله را نگاه کنید تا تفهیم وقتی که درباره مافیای رسانه‌ای و فریب مسئولان توسط این مافیا و آدرس غلط درباره تورم صحبت می‌کنیم مقصودمان چیست. آن‌هایی که درباره نقدینگی آدرس غلط می‌دهند و آن را به سیاست‌های پولی دولت حواله می‌دهند، منظورشان این است که نفع برندگان از سینتیم بانکداری خصوصی (که اگر شما اسم سهامداران اصلی این بانک‌ها را نگاه کنید می‌فهمید چقدر خصوصی بودنشان معنی‌دار است) موقعی‌شان حفظ شود.



ساخت ۴ میلیون مسکن توسط دولت غیرعقلانی است

گفتگو با فرهاد بیضایی پیرامون حوزه مسکن



محمد رضایی خبرنگار

یکی از مناقشات که همیشه وجود دارد همین موضوع است؛ دیدگاهی که ساخت مسکن را وظیفه دولت می‌داند، طرفداران کمی دارد، نه اینکه دولت هیچ وظیفه‌ای در حوزه ساخت مسکن ندارد، می‌تواند داشته باشد. ولی به هر حال ساخت مسکن توسط دولت خیلی طرفدار ندارد. نکته‌ای که وجود دارد این است که ساماندهی بازار مسکن برای دولت اولویت مهم‌تری نسبت به ساخت مسکن است. ساخت مسکن کار پرهزینه و سختی محسوب می‌شود که بدنه اجرایی و برنامه‌ریزی را به طور قابل توجهی به خودش معطوف می‌کند. به همین دلیل دولت از وظایف اصلی‌اش در حوزه مسکن غافل می‌شود. ما این تجربه را در مسکن مهر داشتیم؛ با توجه به حجم فعالیت‌هایی که برای دولت به وجود آمد، دولت از حالی که وزارت راه و شهرسازی باید مسکن تا حدی غافل شد، ما وقتی مسکن مهر را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که در همان مقطع جدی‌شدن فعالیت دولت، شهرداری تهران بدترین ضربه‌ها را با تراکم‌فروشی‌ها و تغییر کاربری‌ها به بافت تهران می‌زند؛ در حالی که وزارت راه و شهرسازی باید نظارت می‌کرد و از این مهم غفلت کرد. به این دلیل که یک وزارتخانه در دولت نمی‌تواند اجرا، هدایت، سیاست‌گذاری و نظارت را باهم انجام دهد. ما باید نقش آفرینی دولت را اولویت‌بندی کنیم. بی‌گمان اگر دولت برنامه‌های قاعده‌گذاری آکه وظیفه‌اش است! را انجام دهد نتیجه به مراتب موفقیت‌آمیزتر خواهد بود تا اینکه بخواهد درگیر اجرا شود.

اجرائی حاکمیت موظف می‌شود تا با رعایت اولویت برای نیازمندان، این اصل را به اجرا برسانند. بنابراین در جمهوری اسلامی ایران حاکمیت برای تأمین مسکن مسئول و موظف دانسته شده است. بدیهی است که برای اجرای یک اصل قانونی، باید زمینه‌های آن را فراهم آورد و موانع اجرای آن را از سر راه برداشت. در ادامه گفتگو با فرهاد بیضایی، کارشناس مسکن درباره مسائل روز مربوط به حوزه مسکن را می‌خوانید:

بفترت. دوم استفاده از ابزارهای مالیاتی است و سوم

در نهضت ملی مسکن نیز یک اشتباه استراتژیک وجود دارد موقی که مسکن مهر در حال اجرا بود، در فاصله سال‌های ۸۷ تا ۹۲ حدود ۸۶۰ هزار واحد مسکن مهر عرضه شد، یعنی تقریباً سالی ۱۷۰ هزار واحد مسکونی. در همان زمان، بخش خصوصی سالانه برای حدود ۷۰۰ الی ۸۰۰ هزار واحد سرمایه‌گذاری می‌کرد و پروانه ساخت می‌گرفت. در مسکن روستایی نیز سالانه حدود ۲۰۰ هزار واحد ساخته می‌شد. این رقم نشان می‌دهد که تقریباً سهم مسکن مهر در کل سبد مسکن کشور کمتر از ۲۰ درصد است. اما اتفاقی که الان دارد می‌افتد این است که در حالی که عدد مسکن شهری و روستایی ما از ۴۵۰ هزار واحد در سال بیشتر نمی‌شود، دولت دنبال این است که یک میلیون مسکن در سال بسازد! این به معنای نابودی کامل بازار و وابستگی تمام به دولت خواهد بود و روش اشتباهی است. پذیرفتن اینکه دولت سهم ۱۵ الی ۲۰ درصد باشد خیلی منطقی‌تر است تا اینکه ۷۰ درصد در دست دولت قرار گیرد. این نتیجه‌ای جز عاقبت مشابه خودروسازی و بسیاری از مسائل دیگر که در کشور پیش آمده نخواهد داشت.

باتوجه به اینکه دلایلی‌های افسار گسیخته‌ای در حوزه مسکن وجود دراد چگونه می‌توان این دلایلی‌ها را در بازار مسکن کاهش داد؟
دلایلی و سوداگری از پایه دو موضوع متفاوت هستند؛ دلایلی و واسطه‌گری چیز بدی نیست، اما اگر دلایلی تبدیل به سفته‌بازی و سوداگری شود نقش منفی پیدا می‌کند. چیزی که باید کنترل شود نیز همین سفته‌بازی و سوداگری است. اینکه دولت دلال‌ها و واسطه‌ها به سفته‌بازی و سوداگر جلویی‌گر شود خیلی مهم است. این فرایند چند مرحله دارد؛ نخست شفافیت اطلاعاتی است که حتما باید اتفاق

تا بتوانیم آن را کنترل کنیم. به نظر من این اقدامات نسبت به ساخت یک میلیون واحد مسکونی اولویت دارد. اگر این اقدامات عملی شود سوداگری‌ها را کاهش خواهد داد و بازار مسکن هم به سمت رونق پیش می‌رود. در کل مانع جدی رونق مسکن همین سفته‌بازی‌ها و سوداگری‌هاست.

با توجه به شرایط موجود، آیا ساخت ۴ میلیون مسکن در دولت سیزدهم را قابل تحقق می‌دانید؟

من ساخت سالانه یک میلیون مسکن را به دلایل مختلف قابل تحقق نمی‌دانم و دولت نه شرایطش را دارد و نه امکان مالی‌اش را و همچنین بدنه فعلی حاکم بر حوزه مسکن خیلی اهل این کار نیستند و ممکن است کار را خراب‌تر هم کنند. ساخت ۴ میلیون مسکن در ۴ سال توسط دولت غیرعقلانی است حتی اگر قادر به انجام آن باشد! اگر هم دولت قرار است ورودی داشته باشد باید برای گروه‌های هدف خاص و به صورت محدود و با سهم مشخص باشد. بهتر است که مردم خودشان بسازند؛ لزوماً اینوبه‌ساز هم وارد کار نشود، زمین به مردم واگذار شود برای ساخت مسکن. این فرایند بعد از انقلاب با شدت خیلی بیشتر انجام شد و قانون زمین‌شهری تحول بزرگی پدید آورد، اما در دهه هفتاد واگذاری زمین به مردم متوقف شد و آن‌هایی که می‌خواهند تحت عنوان خودمالکی مسکن برای خودشان بسازند هم نیستند که دولت وارد کار اجرایی ساخت مسکن شود. چون میزان رضایتمندی مردم از واحدهای مسکونی و پایداری سکونتی مردم در زمین‌های شهری که در دهه ۶۰ تحویل گرفته‌اند به مراتب بیشتر از پایداری سکونتی در مسکن مهر بوده است! یعنی شما اگر نگاه کنید خیلی از خانواده‌ها همچنان بعد از چندین دهه در خانه‌هایی که خودشان در آن زمین‌ها ساخته‌اند سکونت دارند، در حالی که با وجود اینکه هنوز ده سال از مسکن مهر نگذشته، خیلی‌ها واحدهایشان را واگذار کرده‌اند و نقل مکان کرده‌اند.

یکی از مهم‌ترین پروژه‌های پسا انقلاب در حوزه مسکن، مسکن مهر بود که در دولت‌های هم و دهم اجرا شد. نظر شما درباره تجربه مسکن مهر چیست؟
مسکن مهر از ایمن جنبه که مسکن عمومی بود اهمیت دارد؛ به این معنا که تحت مدیریت دولت، برای گروه‌های هدف و با یک قیمت مشخص، مسکن اختصاص داده شود. در دنیا این مکانیزم به صورت مشارکتی است؛ مثلاً ممکن است یک زمینی تغییر کاربری پیدا کرده باشد. زمین در اختیار سازنده قرار می‌گیرد و به‌ازای سهم زمین، از سازنده واحد مسکونی مطالبه می‌شود و سپس در اختیار گروه‌های هدف قرار می‌گیرد. یعنی فرایند ساخت مسکن مشارکتی انجام می‌شود. کشورهای شرق آسیا و کشورهای اروپایی از این مکانیزم استفاده کرده‌اند. بدینگونه دولت وارد موضوعات اجرایی نمی‌شود و کیفیت نیز بالاتر خواهد بود. مسکن مهر یک مساله اساسی و جدی داشت که شاید بتوان گفت سایر مشکلات نیز تحت تأثیر آن بود. این مساله، تغییر یک "را" در مصوبه دولت بود! دولت انتظار داشت که وزارت راه و شهرسازی زمین‌هایش "را" به صورت رایگان عرضه بکند، اما اینک به اینصورت اختیار اجرا کرد این بود که زمین‌های رایگان‌اش "را" عرضه کرد! این تفاوت باعث شد به جای عرضه رایگان زمین‌های مرغوب، زمین‌های بی‌ارزش به مسکن مهر اختصاص پیدا کرد و بعد از اینکه با سرمایه‌گذاری مردم این زمین‌ها توسعه پیدا کرد، وزارتخانه گفت پول همین زمین‌ها را نیز به من بدهید. این بزرگترین مشکل بود. البته مسائل دیگری مثل تراکم جمعیتی و ساختمانی هم وجود داشت، در بحث شهرسازی ناقصی وجود داشت، اما مساله اصلی همین بود. و لازم به ذکر است که در نهضت ملی مسکن نیز همین اتفاق دارد می‌افتد؛ وزارت راه و شهرسازی زمین‌های بی‌ارزشش را واگذار می‌کند.



نقدینگی از ابتدای انقلاب ۱۲۶۰۰ برابر شد

می‌کنند اما به علت ناهم زمانی این تصور به وجود می‌آید. کسی قیمت را بالا می‌برد که سهمش بیشتر شود، فرد دیگری فردا این کار را می‌کند و افزایش قیمت‌ها فعال می‌شود.

۳ شاخص بندی: وقتی تورم می‌شود اتحادیه کاری تحصن می‌کند تا حقوق را بالا ببرند. قیمت بالا می‌رود، کارفرمایان قیمت را بالا می‌برند. ممکن است این شاخص بندی بیشتر از حد باشد و ممکن است کمتر از حد باشد. این تقسیم‌بندی علل تورم است.

هر کدام از این نظریه‌ها نازل به شرایطی است که ممکن است در آن عملی کند و هیچ کدام دیگری را نفی نمی‌کند. مثلا نظریه پولی تورم بیشتر زمانی مطرح شد که دلار در حال تضعیف بود، نظام نرخ ارز ثابت بود، کشورهای عضو صندوق بین‌المللی پول عمدتا از کشورهای پیشرفته بودند. متعهد به ثابت نگه داشتن نرخ ارز بودند و مجبور بودند دخالت کنند. آلمان‌ها وقتی دلار ضعیف می‌شد باید دلار را از بازار می‌خریدند و پول خودشان را وارد بازار می‌کردند و این باعث شده بود ۲۰ تا ۳۰ درصد به نقدینگی این کشورها اضافه شود. نقدینگی آن موقع هم با دهه ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰ فسرک می‌کرد و ارتباطش با تورم صریح‌تر و نزدیک‌تر بود.

این افراد می‌گویند وقتی پول در اقتصاد زیاد می‌شود در دست افراد قرار می‌گیرد. افراد تا قبل از این افزایش پول مقدار بهینه‌ای از پول حقیقی نگه‌داری می‌کردند. الان با افزایش این پول این تعادل بهینه بهم می‌ریزد. چه کار می‌کنند؟ برای خلاصی از نقدینگی به خرید کالا پناه می‌برند و تقاضای کالا می‌کنند. در آن مورد هم که فرض بر این است که منحنی کالا عمودی است و برای ظرفیت کامل تولید شده است. این تقاضا موجب مازاد تقاضا می‌شود و قیمت هم مرتفع می‌شود. پس با افزایش قیمت پول تورم هم بالا می‌رود.

۲ تضادهای توزیعی: تضادهای توزیعی می‌گویند اگر افرادی قیمت یک جنس را بالا ببرند، بقیه این کار را نمی‌کنند و سود او از بخش توزیع بیشتر می‌شود. در صورتی که دیگران هم همین فکر را



گفتاری از عباس شاکری استاد دانشگاه طباطبائی (ره)

علت‌یابی تورم در سه قلمرو انجام می‌گیرد. ۱) تورم ناشی از جاذبه تقاضا. یعنی فرضا به بانکدار زنگ بزنند و بگویند فلان برنج را می‌خواهیم، حتی اگر به بقیه ۹۰ تومان می‌دهید، حاضریم ۱۰۰ تومان ازت بخریم. با پیشنهاد قیمت بالاتر، فروشنده را به سمت خودمان جذب می‌کنیم. پول هست، کشش نیست یعنی جاذبه تقاضاست.

۲) هزینه‌های تولید که بالا می‌رود قیمت به سمت بالا پو‌ش پیدا می‌کند. مجبور است برای اینکه هزینه‌ها را پوشش دهد قیمت را بالا ببرد تا حاشیه سودی برایش بماند. مادام اسمیت وقتی قیمت طبیعی را در کتاب ثروت ملل توضیح می‌دهد می‌گوید: قیمت طبیعی مزد منصفانه، سود منصفانه و رنت منصفانه را در خود جای دهد و می‌گوید اگر بازار رقابت به صورت کامل شکل بگیرد قیمت‌های رایج به سمت قیمت طبیعی میل می‌کند.

۳) تورم ساختاری که ساختارگراها به آن می‌پردازند. تیلور آن را دسته‌بندی کرده تا کلی‌گویی نشود و در سه گروه دسته‌بندی می‌کند.

۱) مارک آب دلخواه: اگر بازارهای عمیق رقابتی نداشته باشیم انحصارات رایج می‌شود و قدرت قیمت‌گذاری دلخواه ایجاد می‌شود و افراد به طور دلخواه قیمت‌گذاری می‌کنند. این مورد در کشورهای جهان سوم در حال توسعه که بازارهای رقابتی عمیق ندارند رایج است. انحصاری که انحصار مصنوعی باشد، یعنی برخلاف انحصار طبیعی باشد، منحنی هزینه نزولی دارد و سودی بیشتر از روابط به دست می‌آورد. و یک مثلث زیان اجتماعی شکل می‌گیرد.

۲ تضادهای توزیعی: تضادهای توزیعی می‌گویند اگر افرادی قیمت یک جنس را بالا ببرند، بقیه این کار را نمی‌کنند و سود او از بخش توزیع بیشتر می‌شود. در صورتی که دیگران هم همین فکر را



کردیم و شد ۱۵ درصد و نسبت به سال قبل کاهش نداشته و پیشرفت کرده. اگر قرار بر این بود نقدینگی را کنترل کنیم سال‌های قبل هم همینطور بوده است. چطور آن موقع عمل نکرده است. در چهار سال گذشته تولید ناخالص ملی را اگر به صورت کیک در نظر بگیریم از ۱۰۰۰ درصد به ۹۰ درصد رسیده است. تحریم بودیم، اقتصاد مشکل پیدا کرده و نقدینگی منفی از ۱۰۰۰ به ۹۰ رسیده است. قدرت خرید مردم پایین آمده است. یک کالا نام ببرید که قیمت آن ۱۰ برابر نشده باشد.

قدرت خرید مردم به ۳۰ درصد کاهش پیدا کرده است. ما در سه چهار سال گذشته تقاضای سرکوب شده داشته‌ایم. حقوق‌ها ۱۰ درصد اضافه شده اما تورم ۳۰ تا ۴۰ اضافه شده است.

قیمت مواد اولیه کارخانه بیش از افزایش نرخ ارز بالا رفت

دائما می‌گویند نقدینگی باعث تورم شده است. در کشورهای پیشرفته از سال ۲۰۰۷ تاکنون رابطه بین نقدینگی و تورم همخوانی زیادی نداشته است. باید سخت‌گرفت و بانک‌ها را ملزم کرد کفایت سرمایه را رعایت کند و به مشتری‌های پرریسک وام داده نشود. ضریب فراینده‌شان را کم کردند.

هزینه‌های تولید در کشورمان بعد از سال ۹۶ که پرش ارزی داشتیم کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌های که وابسته به ارز هستند و همراه می‌شود با قدرت قیمت‌گذاری دلخواه همراه می‌شوند. آنها با تناسب و بی‌تناسب و با ربط و بی‌ربط قیمت‌هایشان را بالا می‌برند. و صنایع اولیه داخلی هم قیمت مواد اولیه کارخانه را بیش از افزایش نرخ ارز بالا بردند. مثلا خودروسازها می‌گویند قیمت مواد اولیه بالا رفته است. و منحنی عرضه را به بالا و سمت چپ سوق می‌دهد. هم تورم ایجاد می‌کند هم رکود.

از سال ۹۱ تا به حال بعد از پرش ارزی اواخر دوره آقای احمدی نژاد، رونقی در اقتصاد مشاهده نشد، جز در سال ۹۵ که در بخش نفت شاهد رونق ۳ درصدی بودیم. ممکن است ما یک دارو را در لو داروخانه با دو قیمت متفاوت پیدا کنیم. به علت اینکه رقابت نیست و فضای ملت‌پهی برقرار است. و تضادهای توزیعی موجود است.

قرار بود طبق برنامه اول رشد نقدینگی کشور متوسط به صورت ۸ یا ۸ باشد، که نشد. برنامه ریزی کردند در برنامه دوم ۱۲/۵ درصد باشد و باز هم نشد. دیگر ره‌ایش کردند و هدفی تعیین نکردند و همانی شد که قبلا می‌شد. هر رئیس جمهوری از سازندگی، اصلاحات، مهر، تدبیر و ... هر کدام از نقدینگی را ۷ برابر کردند و رفتند و این اقتضای همان ریل‌گذاری است که انجام دادیم و این دولت استثنا نخواهد بود.

نقدینگی می‌تواند از نظر قیمت روی ارز تاثیر بگذارد. ریزا نظریه پولی نرخ ارز همان نظریه تورمی نرخ ارز می‌باشد و اگر برای صادرات برنامه ریزی کرده باشیم به خطر می‌افتد.

از ابتدای انقلاب نقدینگی داشتیم و تقریبا ۱۲۶۰۰ برابر شده است. اما تولید ناخالص ملی به نسبت سال پایه ۹۵، چیزی حدود ۱،۴۵ برابر شده است. یعنی تا ۹ هزار برابر نقدینگی برای تورم آماده می‌شود. و باعث افزایش ناخالص تولید ملی می‌شود. اما شاخص قیمت‌های ما ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۰ برابر شده است. در دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ رشد نقدینگی از رشد تولید و تورم بیشتر بوده است.

قدرت خرید دلار آمریکا به یک سنت رسیده است. چون سال‌ها تورم داشتند، ارز تضعیف شده یا مخصوصا تضعیف کردند، که قدرت خرید یک دلار آمریکا به ۲۵ سنت رسیده است.

"اقتصاد رقابتی" باید تحت نظارت دولت‌های پاک‌دست باشد. مثل دایه دلسوز برای اقتصاد جان بکند. نه اینکه در اوج رانت‌خواری و عدم شفافیت بخواهیم همه مسائل حل شود. با هر مکتبی این ریل‌گذاری بررسی شود، مشخص می‌شود که درست نیست.



خبرنامه داد و ستز ایران

گفتگو با فائز دین‌پرستی پیرامون مسئله بازار آزاد

دولت به منطق بازار اعتنایی نمی‌کند

اما این اقدام دولت واکنش‌های مختلفی را در پی داشت؛ برخی از کارشناسان نام جراحی اقتصادی را برای حذف ارز ترجیحی کالاهای اساسی انتخاب کردند و برخی دیگر از کارشناسان و رسانه‌های مخالف و موافق نیز به میدان آمدند و تحلیل‌هایی را ارائه دادند. بحث پیرامون جایگاه ارز در اقتصاد و چگونگی عملکرد ارز و تعیین نرخ آن، مطلوب یا نامطلوب بودن قیمت‌گذاری،

پایمدهای حذف یا ادامه تخصیص ارز ترجیحی و همچنین چالش‌های تخصیص یارانه‌ها و دهم بندی‌های انجام گرفته از مهم‌ترین محورهای تحلیل کارشناسان بوده است.

از این رو در ادامه گفتگو ما را با **فائز دین‌پرستی**، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی(ره) درباره طرح موسوم به جراحی اقتصادی و بازار آزاد را می‌خوانید:

باز هم به منطق بازار اعتنایی نکرد بلکه قیمت کالاها را مجدداً با عدد بازار نمایمی تنظیم کرد و در حال حاضر ارز بازار نمایمی با بازار آزاد حدوداً ۶ الی ۷ هزار تومان تفاوت دارد یعنی به هر حال دولت باز هم به جای سپردن این موضوع به بازار شیوه قیمت‌گذاری را بی‌گرفته است.

مثلا در حال حاضر سازمان حمایت از تولید کنندگان و مصرف کنندگان قیمت ماکارونی را اعلام کرده است اگر در ماه‌های آینده دلار با کاهش قیمت مواجه شد این سوال پیش می‌آید که چرا باید قیمت این کالا همان ۲۵ هزار تومان باقی بماند؟ و اگر دلار گران‌تر شد باز دولت باید یک سیاست دیگری را برای حل این معضل پی بگیرد طبیعتا این نتیجه دخالت در فرآیند طبیعی بازار ارز است. اگر فرآیند طبیعی ادامه داشته باشد مصرف‌کنندگان و رفتارشان را با تغییر تدریجی شرایط و افزایش و کاهش دلار تطبیق خواهند داد اما وقتی شوک‌های قیمتی و یک شیب در بازار رخ دهد این شوک‌ها منجر می‌شود که حتی فشارهای ذهنی و روانی نیز وارد به بدنه جامعه و بازار وارد آید در اینصورت این عملکرد باعث می‌شود اعتمادها به نهاد دولت از بین برود و دلیل آن هم واضح است که جامعه دولت را عامل گرانی‌ها می‌داند و این سبب زیادی را در بی‌خوابی‌ها داشت اما اگر دولت تعیین نرخ ارز را به جای افزایش به بدنه بازار واگذار می‌دند را به شهروندان بدهند و اگر این مبلغ به شهروندان داده شود و هر کس برای مصرف خودش و یا تشخیص خودش مبلغ را خرج کند در نتیجه باعث می‌شود بر مصرف‌ها مصرفشان را کنترل کنند. اما حقوق و دستمزد فرق می‌کند. حقوق و دستمزد تابع فعالیت افراد و درآمدهای عملیاتی دولت و بنگاه‌هاست که عموماً با ریل حاصل میشود. سخن این است که یارانه باید بر مبنای دلار پرداخت شود.

باز هم به منطق بازار اعتنایی نکرد بلکه قیمت کالاها را مجدداً با عدد بازار نمایمی تنظیم کرد و در حال حاضر ارز بازار نمایمی با بازار آزاد حدوداً ۶ الی ۷ هزار تومان تفاوت دارد یعنی به هر حال دولت باز هم به جای سپردن این موضوع به بازار شیوه قیمت‌گذاری را بی‌گرفته است.

مثلا در حال حاضر سازمان حمایت از تولید کنندگان و مصرف کنندگان قیمت ماکارونی را اعلام کرده است اگر در ماه‌های آینده دلار با کاهش قیمت مواجه شد این سوال پیش می‌آید که چرا نه دولت دوازدهم به این طرح اقبالی نشان داد و نه دولت سیزدهم اقدامی در راستای عملی شدن این طرح انجام می‌دهد البته این طرح و ایده نیاز به چکش‌کاری دارد و اگر در دولت به طور جدی مطرح نشود این چکش‌کاری نیز صورت می‌گیرد.

طرحی که بتواند یارانه تمام انرژی‌ها را به هر شهروند(هر کد ملی) تخصیص بدهد و خود شهروندان نیز بتوانند انرژی را در بازار خرید و فروش بکنند، طرحی جامع و بنیادین برای حل مشکل انرژی است. اندیشکده‌هایی هستند که بر روی این طرح کار کرده‌اند. سوال جدی برای من این است که چرا نه دولت دوازدهم به این طرح اقبالی نشان داد و نه دولت سیزدهم اقدامی در راستای عملی شدن این طرح انجام می‌دهد البته این طرح و ایده نیاز به چکش‌کاری دارد و اگر در دولت به طور جدی مطرح نشود این چکش‌کاری نیز صورت می‌گیرد.

باز هم به منطق بازار اعتنایی نکرد بلکه قیمت کالاها را مجدداً با عدد بازار نمایمی تنظیم کرد و در حال حاضر ارز بازار نمایمی با بازار آزاد حدوداً ۶ الی ۷ هزار تومان تفاوت دارد یعنی به هر حال دولت باز هم به جای سپردن این موضوع به بازار شیوه قیمت‌گذاری را بی‌گرفته است.



تفکیک وزارت صمت به آشفتگی‌ها دامن می‌زند

معاونت پارلمانی ریاست جمهوری در سخنرانی ۱۹ تیر بیان داشتند برای کنترل نوسانات قیمت‌ها به تشکیل وزارت بازرگانی و تفکیک آن نیاز است. اگر به استدلال‌های این نیازها دقت شود، مشخص می‌شود برای حل مشکل ایجاد شده، یک مشکل دیگر به وجود می‌آید.

سازمان برنامه و بودجه باید زمانی که از ارزش ترجیحی به عنوان منشأ اصلی سیاست‌های فعلی دولت مطرح شد، تمام قد در برابر مجلس شورای اسلامی ایستاده و افزایش قیمت‌ها را نهایتاً ۱۵ درصد و آن هم فقط به کالاهای اساسی اختصاص می‌داد.

بعد از اینکه پیش‌بینی‌های انجام شده توسط سازمان برنامه و بودجه درباره افزایش قیمت‌ها صحیح نشد، قیمت‌ها به صورت گسترده و تصاعدی بالا رفت و عمق بالایی داشت. شوربخانه در اجرای این سیاست، مشاهده شد که موج افزایش قیمت‌ها در بین تعداد زیادی از کالاها رخ داده چون خیلی از این کالاها، ساختار اصلی بسیاری از کالاهای دیگر می‌باشند و نمی‌شود با یک تصور غیر واقعی از بازار و نیازهای مردم سیاستی را اعمال کرد و بعد با قیمت‌گذاری‌های دستوری به مردم دستور داده شود تا قیمت‌ها پایین نگه داشته شود.

شناسنامه

فصلنامه دانشجویان مستقل

صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
علی خضریان

قائم مقام:
محمد رضا حیاتی

سردبیر:
مسلم خلخال

ویراستار:
میلاذ صالحی

روابط عمومی:
حسین احسانی زاده

همکاران:
سجاد باقری - محمدرضا رضایی - شکوفه راشدی - معصومه احمدی

ترتیب انتشار:
فصلنامه

زمینه انتشار:
سیاسی اجتماعی

چاپخانه: هدف نوین

آدرس: تهران، میدان فردوسی، خیابان ایرانشهر، پلاک ۲۶ واحد ۲

تلفن: ۰۹۳۷۰۷۴۸۵۵۰ - ۰۲۱۸۸۸۲۹۲۷۵



زینب شونادی

دبیرمسئول اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل

در حالی که دولت درگیر چالش‌های حذف ارزش ترجیحی بود و نتایج مناسبی نیز از کف جامعه مشاهده نشد، خبر تشکیل وزارت بازرگانی، دولت را متأسفانه تا حدی به حاشیه برد.

به نظری می‌رسد تفکیک وزارت صمت بیشتر به آشفتگی‌ها دامن می‌زند تا اینکه مشکلی را حل کند. حذف ارزش ترجیحی مسأله‌ای از سمت دولت بود و از گوشه کنار، این موضوع دریافت می‌شود که افزایش قیمت‌های حاصل از این سیاست دولت قرار است با روش‌هایی که نسبت به افزایش قیمت‌ها و تورم مقاوم است و بار تورمی و افزایش قیمت‌ها را برای مردم سبک می‌کند، خنثی شود، اما متأسفانه اولین و عملی‌ترین برنامه‌ای که دولت برای خود تعریف کرد همین یارانه نقدی بود.

مسأله یارانه نقدی یک برنامه شکست خورده است که از سال ۸۹ شروع شد و شکست آن آشکار می‌باشد اما شوربخانه شاهد تکرار همین سیاست ناکام هستیم و هنوز مقدمات و زیرساخت‌های مطرح شده برای جبران خسارت‌های ناشی از حذف ارزش ترجیحی همچون تخصیص کالا برک فراهم نیست و به نظر نمی‌رسد در آینده‌ای نزدیک بشود زیرساخت‌هایی را برای کالا برک ترتیب داد.

سوال مهم اینجاست که با کدام پشتوانه و اعتمادی، تصمیم بر این بود تا از آبان سال گذشته حذف ارزش ترجیحی رقم بخورد؟ باوجود اینکه سیاست ارزش ترجیحی مهیا و حاضر نشده، ناگهان تصمیم تشکیل وزارت بازرگانی که علاوه بر بار اجرایی، بار مالی سرسام‌آوری را برای دولت رقم می‌زند، مطرح می‌شود که متأسفانه بیشتر از آن که نویدبخش باشد، نگران کننده است.

خط استدلالی سیاست‌های اخیر دولت به مسأله اقتصاد از جهت‌های مختلف قابل تامل و قابل سؤال است. مثلاً یکی از استدلال‌هایی که برای سیاست حذف ارزش ترجیحی پیشنهاد شد، این بود که چون این کالاها، کالاهای اساسی هستند و به کشورهای دیگر قاچاق می‌شوند باید قیمت آنها را افزایش داد تا منفعت قاچاق بر این کالاها کم شده و دلالتی حذف شود تا سودی حاصل نشود. در حالی که این قضیه همانقدر برای قاچاقچیان افزایش قیمت دارد، برای مردم عادی نیز با افزایش قیمت همراه است.

باید توجه داشت که قابل کنترل نبودن قاچاق سبب گران شدن این کالا شده، در نتیجه این اتفاق افتاد و حذف ارزش ترجیحی رخ داد و در ادامه با نوسان شدید قیمت همراه شد؛ پس از آن برای کنترل نوسانات قیمت‌ها، استدلال شد که: چون افزایش قیمت‌ها زیاد است و بار تورمی قیمت‌ها خیلی بالا است پس نیاز است وزارت صمت تفکیک شده تا بر نوسانات افزایش قیمت‌ها متمرکز شود.



وزارت بازرگانی به تولید و صادرات ضربه خواهد زد

ضربه خواهد خورد و تولیدکننده ایرانی مهم‌ترین حامی خود را از دست می‌دهد.

دلیل مهم دیگر موافقان ادغام، ضرورت توجه به اسناد بالادستی و سیاست‌های کلی در اصلاح ساختار دولت است. این دسته از کارشناسان معتقدند در سال‌های گذشته با تأکیدات مقامات عالی نظام مبنی بر حمایت از تولید و پیگیری سیاست اقتصاد مقاومتی، لازم است از هرگونه تصمیمی که در راستای حمایت از تولید و صادرات نیست، پرهیز شود. سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی که توسط رهبر معظم انقلاب ابلاغ شد، در بندهای ۴، ۱۰، ۱۶ و ۲۷ بر کوچک‌سازی دولت و یکپارچه‌بودن سیاست‌های تولید و تجارت تأکید می‌کند. به علاوه قانون برنامه ششم توسعه نیز که هنوز در حال اجرا است، با رویکرد یکپارچه به بخش‌های تولید و کشاورزی و تجارت تدوین شده است. هم چنین کوچک‌سازی دولت از ضروریات قانونی است و بر اساس بند دهم اصل سوم قانون اساسی دولت موظف به حذف تشکیلات غیرضروری است. در این رابطه ماده ۵۳ قانون برنامه پنجم توسعه کشور نیز به روشنی، دولت را مکلف به کاهش تعداد وزارتخانه‌ها به ۱۷ مورد می‌نماید.

بنابراین به عنوان جمع‌بندی و بر اساس نظرات کارشناسی و تجربه کشورمان در دهه‌های گذشته، می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که تفکیک بخش بازرگانی از صنعت و معدن به صلاح کشور نیست و به جای آن، برای حل سایر مشکلات، باید به دنبال راه‌حل‌های جایگزین غیر از تفکیک این وزارتخانه‌ها رفت.

بحث جداسازی دو وزارتخانه «بازرگانی» و «صنعت و معدن» در دولت فعلی، با مطرح شدن انتقادات به وزیر صمت در مورد مشکلات بخش صنعت و معدن بالا گرفت. آن چه از مصاحبه‌های مسئولین دولت و نمایندگان مجلس بر می‌آید، این گونه به نظر می‌رسد که با توجه به این که در انتهای دوره دولت سابق، به دلیل نابسامانی در حوزه تأمین کالاهای ضروری مردم، اولویت اصلی دولت فعلی و وزارت صمت، ساماندهی زنجیره تأمین کالاهای اساسی تعیین شد. هم چنین وقوع جنگ اوکراین و بحران جهانی غلات، به درگیر شدن دولت در این حوزه دامن زد. این دو موضوع سبب شد عمده توان آن وزارتخانه صرف تنظیم بازار و تأمین کالاهای اساسی گردد و انتقادات را در حوزه صنعت و معدن، علی‌الخصوص بخش خودروسازی، مضاعف نماید. به نظر می‌رسد این اتفاقات جمع بندی دولت را به سمت همان جمع‌بندی سنتی پیش برده است که تفکیک دو وزارتخانه می‌تواند راه حلی برای مشکلات فعلی باشد.

دلایل کارشناسی در مورد ضرورت یکپارچگی این دو وزارتخانه باقی است و نمی‌توان فقط به دلیل وقوع مشکلات مقطعی و یا ضعف وزیر صمت در پیگیری همه امور وزارتخانه به صورت یکپارچه، دست به تغییر ساختار دولت و کنار گذاشتن نظرات کارشناسی و الزامات قانونی نمود. هم چنین تجربه کشور در سال‌های گذشته نشان داده است که مشکلات فعلی در حوزه تنظیم بازار و بخش‌های صنعتی مثل خودروسازی، حتی با تفکیک وزارتخانه صمت نیز پابرجا خواهد بود و صرف تفکیک این وزارتخانه کمکی به حل مشکلات نمی‌کند و چه بسا مشکلات جدیدی را به وجود آورد که حل مشکلات فعلی را به دولت آینده موکول نماید. بنابراین شاید بهتر باشد دولت به جای این تفکیک به فکر راه‌حل‌های بهتری هم چون تقویت ساختار وزارتخانه فعلی در حوزه تنظیم بازار و یا جایگزین نمودن وزیر فعلی با شخصی قوی‌تر فکر کند.



ابوالفضل عباسی

دول سابق دانشجویی دانشجوئی دکتری اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد

درباره موضوع تفکیک وزارت صمت، لازم است به تاریخچه تفکیک و ادغام دو وزارتخانه «صنایع و معدن» و «بازرگانی» و هم چنین موضوعات کارشناسی مطرح شده اشاره کنیم. در کشور موضوعات بسیاری درباره اصلاح ساختار دولت و ضرورت کوچک‌شدن آن طرح شده است. هم چنین با هدف پیگیری اهداف بازرگانی به نفع صادرات، پیشنهادات زیادی درباره ادغام بخش بازرگانی در صنعت و معدن ارائه شده است. برای نمونه در سال ۱۳۸۴ با طرح استراتژی توسعه صنعتی ایران، بر ادغام دو وزارتخانه صنایع و معدن و بازرگانی تأکید شد. سرانجام در سال ۱۳۹۰ با تصمیم دولت و نظر مجلس این دو بخش ادغام شده و وزارتخانه «صنعت، معدن و تجارت» تشکیل شد. پس از آن، در همان دولتی که ادغام صورت گرفته بود، نمایندگان مجلس با ارائه طرحی به دنبال تفکیک مجدد دو وزارتخانه برآمدند که با شروع بحث‌های مربوط به برنامه ششم توسعه، این طرح دوباره کنار گذاشته شد. با تغییر دولت، دوباره در سال ۹۶ بحث جداسازی این دو وزارتخانه مطرح شد، اما هر بار بر اساس استدلال‌های مخالفان به نتیجه نرسید. به طوری که با ارائه لایحه دولت به مجلس و ارجاع آن به کمیسیون‌های «اجتماعی»، «صنایع و معدن» و «کشاورزی» هر سه کمیسیون آن را رد کردند. پس از آن با اعتراض دولت وقت و بررسی دوباره لایحه در کمیسیون مشترک مشكل از ۲۱ نفر از نمایندگان مجلس، باز هم پیشنهاد تفکیک دو وزارتخانه رد گردید تا لایحه اصلاح ساختار دولت و تفکیک وزارتخانه بازرگانی و صنایع و معدن تا به امروز متوقف بماند.

بخشی از مسئولین دولت و نمایندگان مجلس و گروه دوم اعضای اتاق بازرگانی و تاجران ذی نفع هستند. دلایل اصلی گروه اول برای تفکیک، شامل بزرگ بودن وزارتخانه صمت و عدم امکان مدیریت تمام بخش‌های آن توسط یک وزیر و هم چنین عدم امکان رسیدگی همزمان به امور صنعت و تنظیم بازار می‌باشد. برخی نیز دلایلی از جمله اهمیت تجارت خارجی در شرایط فعلی را طرح می‌کنند و معتقدند برای حمایت از تاجران لازم است وزارتخانه‌ای جدا به امور بازرگانی پرداخته و نظارت کند. از سویی مراکز پژوهشی و دانشگاهی این حوزه، بر اساس تجربه‌های سایر کشورها و شرایط کشور، یکپارچگی سیاست‌گذاری در حوزه بازرگانی و صنعت و معدن را پیشنهادهای می‌دهند و آن را ضروری می‌دانند. اصلی‌ترین دلیل موافقان ادغام، ضرورت تنظیم سیاست‌های بازرگانی بر اساس تولید و به نفع صادرات محصولات است. این عده برای ادعای خود دلایل آماری نیز دارند و معتقدند مهم‌ترین دلیل رشد صادرات غیرنفتی در طی سال‌های گذشته، همین یکپارچگی سیاست‌گذاری و در کنار هم بودن صنعت، معدن و تجارت در یک وزارتخانه است. کارشناسان این حوزه باور دارند تفکیک وزارتخانه بازرگانی تنها موجب افزایش واردات می‌شود، زیرا از یک طرف دولت برای تنظیم بازار کالاهای اساسی مردم، به سراغ آسان‌ترین روش، یعنی واردات رفته و در هر مرحله از تنش بازار وزارتخانه بازرگانی را وادار به واردات خواهد کرد. از طرف دیگر تاجران و ذی‌نفعان بخش واردات نیز با تشکیل لابی گسترده، به دنبال منافع خود و گسترش واردات خواهند رفت. در این میان فقط تولید و صادرات